

## سنتر نوین و مفهوم طبقه از دیدگاه مارکسیسم - لنینسیم

طبقه و تضادهای عمیق طبقاتی و اجتماعی در سیر تکامل جامعه بشری  
چرا پرولتاریا یک طبقه انقلابی در جامعه است؟

با قرار گرفتن جنبش کمونیستی انقلابی ایران در پیچگاه نوینی از مبارزه طبقاتی مسائل کهن بصورت جدید خود را نمایان میکند. اصول بدیهی کمونیسم و سوسیالیسم علمی به صورت حزن انگیزی دستخوش تعرض و تغییرات بنیادین میگردد. امروزه نظرات و اصول مبلغین بورژوازی سرمایه داری از طرف برخی از گروههای کمونیستی بعنوان راهبرد و بدیلی در مقابل اعلان "شکست" و "بخاک سپردن" روزانه کمونیسم علمی در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیست و سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریای انقلابی توسط رهروان سرمایه داری چین، از طرف بورژوازی و روشنفکرانش جای پای "محکمی" برای خویش باز نموده است.

از جمله عرصه هائی که مدتهاست در میان بخش قابل توجهی از محافل کمونیستی مورد تجدید نظر (رویزیونیسم) و تاخت و تاز تقلیل گرایانه قرار گرفته است مفهوم طبقه از دیدگاه مارکسیسم-لنینسیم میباشد.

امروزه برخی از افراد و گروهها در تلاش اند که برداشتهای غیر علمی و عاری از (و در واقع ضد) محتوای ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک محققین جامعه شناسان بورژوازی را بخاطر اینکه "مفهوم طبقه اقتصادی" مورد نظر مارکس و لنین "کاربرد خود را در قرن بیستم از کف" داده است، جایگزین آن نمایند. (روزنامه اعتماد، دوشنبه ۲۶ اسفند ۱۳۸۷-شماره ۱۹۱۱۳. "در باره پرونده مفهوم طبقه" گفت و گو با دکتر احمد اشرف)

احمد اشرف در تایید نظرات ماکس وبر و تجدید نظر درباره مفهوم طبقه از دیدگاه مارکسیسم-لنینسیم با اتکا به منطق تقلیل گرایانه ای چنین می گوید: "به نظر ماکس وبر، با اینکه صاحبان هر یک از ابعاد سه گانه قدرت باید بتوانند به انواع دیگر قدرت دست یابند اما الزماً چنین نیست. در اینجا است که آرای ماکس وبر از آرای کارل مارکس متمایز می شود چرا که به نظر مارکس صاحبان قدرت اقتصادی الزماً قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی را نیز تصاحب می کنند. اما نگاهی به تجربه های تاریخی خواه در عصر پیشامد رن و خواه در عصر مدرن نشان می دهد نظریه ماکس وبر از نظر تحلیلی کارا تر است و از همین روست که مارکسیست های جدید (یا نئومارکسیست ها) به تجدید نظر در آرای وی پرداخته اند تا کاربرد آن را بر جامعه مدرن پذیر سازند." (همانجا- تاکید از نویسنده)

در سوی دیگر این سکه تجدید نظر طلبانه در مفهوم طبقه، انکار نقش و جایگاه استراتژیک پرولتاریا تحت عناوین تقلیل گرایانه و بسط آن به واژه گل و گشاد "طبقه کارگر" و "همه" را به کیش خود پنداشتن است، قرار دارد، این دیدگاه ضمن بر شمردن "اثرات" (!) <<مهم دگرگونی ها در روند تولید>> چنین نتیجه می گیرد که: "بدیهی است که در چنین وضعیتی طبقه کارگر بیش از پیش قطعه قطعه، متنوع و بغرنج شده است. بر این اساس - یا تقریباً همه- با این تحلیل موافقت که "طبقه کارگر" دیگر از موقعیت مرکزی که در تاریخ اجتماعی بیش از یک قرن از آن برخوردار بود، بهره مند نیست" (<<مفهوم "طبقه کارگر" و جایگاه کنونی آن در جنبش های اجتماعی معاصر>> نوشته، ب. کیوان- منتشره در مجله هفته ۲ اردیبهشت ۱۳۸۹. تاکید از نویسنده).

برای روشن کردن دلایل نادرستی و غیر علمی چنان ادعای تجدید نظر طلبانه رویونیستی، کمونیستهای انقلابی خود را موظف می دانند که با تکیه به روش ماتریالیسم تاریخی و تحلیل دیالکتیکی که مارکس و انگلس بر مبنای آخرین تحقیقات و کشفیات علمی عصر خویش از بافت مسلط بر نظامهای اجتماعی هزاران سال گذشته چه در طول نظام کمون اولیه، چه در دوران برده داری و نظام فئودالی و بخصوص کالبدشکافی مارکس از نظام سرمایه داری، نیاز است که مفهوم طبقه را یکبار دیگر از زیر آواره های ویران شده علم کمونیسم انقلابی ضمن خاکبرداری صیقل داد. باید به منابع آموزگاران رجوع نمود و در عصر جهانی شده نظام سرمایه داری-امپریالیستی کنونی آنرا مورد شناخت عمیق دوباره قرار داد.

در مرکز اختلاف بر سر مفهوم دقیق طبقه از دیدگاه مارکسیسم-لنینسیم، از بدو پیدایش مارکسیسم بعنوان علم رهایی بخش جامعه بشری این مسئله به درجات مختلف در مبارزه طبقاتی (سیاسی-اجتماعی و اقتصادی) بروز نموده است و بنابر این همواره دو برخورد متضاد به این مسئله (مفهوم طبقه) باعث پیدایش دو روند و راهبرد متضاد شده است: حفظ و ترمیم (اصلاح!) و یا سرنگونی قدرت سیاسی و در هم شکستن ماشین دولتی موجود؟ اصلاح یا انقلاب؟ اصلاحات تحت رهبری اطاق فکری بورژوازی یا انقلاب به رهبری ستاد پیشتاز پرولتاریا!؟

برای همین این بحث صرفاً به مثابه یک بحث آکادمیک و روشنفکرانه نباید تلقی شود، بلکه حیاتی است که از زاویه امر انقلاب و پیشبرد وظایف کمونیستی پرولتاریای انقلابی در یک تخصص و ستیز طبقاتی حاد بین دو ایده و دو راه حل انقلاب پرولتاریائی یا اصلاحات در نظر گرفته شود.

با ذکر چنین مقدمه ای هم اکنون بجاست که به شفاف سازی بر این مهم مبادرت شود.

سوسیالیسم و ماتریالیسم بیش از مارکس بصورت مکانیکی و غیر علمی مفهوم طبقات را با فاکتورهای یکجانبه و تخیلی می توانست درک کند. درک چنین مفهومی بصورت تخیلی و بدون ارتباط دیالکتیکی بین فرد و طبقه همواره از سوی بخشی از محققین جامعه شناسی که از متدولوژی علمی برای شناخت حقیقت پیروی نمی کنند و بطور متافیزیکی فاکتورهای را برای تشریح طبقه بکار میبرند همچنان در قرن ۲۱ ادامه دارد. بیخود نیست که نظرات امیل دورکیم و ماکس وبر بعنوان مبانی و اصول "جدید" و "علمی" در مقابل شناخت مارکسیسم و سوسیالیسم علمی از مفهوم طبقه اقتصادی - اجتماعی از صندوقهای پوسیده سربلند می نمایند و دوباره جان تازه بر آنها دمیده میشود!

برای همین بایسته است که بار دیگر اصول جهانشمول را در این زمینه از زیر خاکروبه هائی که به سبب اعلان روزمره "شکست کمونیسم" و "حقانیت" سرمایه داری بیرون در آورد و آنها را یکبار دیگر مورد بازشناسی نقادانه قرار داد.

مارکس و انگلس در کتاب "مانیفست حزب کمونیست" بما آموختند که چگونه و چرا جوامع بشری در طول تاریخ تغییر و تحول نمودند. و طبقات محصول شیوه مسلط و غالب بر نظام اجتماعی خاص در طول تاریخ جامعه بشری مختلف می باشد. آنها با مطالعه علوم انسانی عصر خویش تصریح نمودند که "تاریخ کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته تاریخ مبارزه طبقاتی است". تاریخ مبارزه طبقاتی، چیزی جز عملکرد اجتماعی طبقات مختلف برای پیگیری و دستیابی به منافع طبقاتیشان نمی باشد.

انگلس در ۳۰ ژانویه ۱۸۸۸ در پیشگفتار چاپ انگلیسی "مانیفست حزب کمونیست" خود را موظف میدانند که در توضیح هسته اصلی این کتاب که متعلق به مارکس است چنین متذکر شود: "در هر یک از اعصار تاریخ (عصر برده داری، فئودالی و سرمایه داری- نویسنده) شیوه مسلط و مبادله اقتصادی و آن نظام اجتماعی که ناگزیر از این شیوه ناشی می گردد، زیر بنائی است که بر روی آن تاریخ سیاسی آن عصر و تاریخ تکامل فکری آن بنا شده و تنها بوسیله آن زیربنا می توان این تاریخ را توجیه نمود؛ و بنابر این سراسر تاریخ بشریت (از زمان تجزیه شدن جامعه طایفه ای اولیه که زمین در آن مالکیت اشتراکی بود- جامعه کمون اولیه- نویسنده) تاریخ مبارزه طبقاتی و پیکاری بین طبقات استثمارگر و استثمار شونده، طبقات حاکم و محکوم بوده است؛ و تاریخ این مبارزه طبقاتی، ضمن تکامل خود اکنون به مرحله ای رسیده است که در آن طبقه استثمار شونده و محکوم یعنی پرولتاریا نمی تواند از سلطه طبقه استثمارگر و حاکم، یعنی بورژوازی، رهائی یابد مگر آنکه در عین حال و برای همیشه تمام جامعه را از هر گونه استثمار و ستم و تقسیمات طبقاتی و مبارزه طبقاتی نجات بخشد." (تاکید از نویسنده)

انگلس دقیقاً از پرولتاریا یا کارگران صنعتی و نه طبقه کارگر بطور کلی و یا دیگر اقشار در میان طبقه کارگر که به کار غیر صنعتی اشتغال دارند، اشاره دارد. پرولتاریا یک طبقه بین المللی (جهانی) است.

انگلس در توضیح خویش به نقش و جایگاه استراتژیک پرولتاریا (کارگران صنعتی) در مرحله مشخصی از تکامل مبارزه طبقاتی در جامعه (عصر) سرمایه داری بعنوان نیروئی که نمی تواند از استثمار و ستم بورژوازی رهائی یابد مگر آنکه برای همیشه تمام جامعه (جامعه ی در برگیرنده اقشار و طبقات میانی تحت استثمار و ستم روابط کالائی موجود) را از هر گونه استثمار و ستم و تقسیمات طبقاتی و مبارزه طبقاتی نجات دهد، اشاره دارد.

مارکس و انگلس بما آموختند که شیوه تولید، ابزار تولید و مالکیت، آفریننده طبقات و جامعه طبقاتی می باشند.

لنین بنیانگذار اولین دولت سوسیالیستی جهان که با پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ بوجود آمد در تایید گفته های مارکس و انگلس تعریف مهمی از مفهوم طبقه را اینچنین بیان کرد:

"طبقات گروه کثیری از مردمنده که تمایزشان با یکدیگر بوسیله جایگاهی که در یک سیستم تاریخی تعیین شده و تکامل یافته تولید اجتماعی؛ بوسیله رابطه شان (در اکثر مواقع روابط ثابت و تنظیم شده بوسیله قانون) با وسایل تولید؛ بوسیله نقش آنان در تولید کار اجتماعی متشکل (بعنوان مثال، بخشی از مردم به کار یدی اشتغال دارند، بخش دیگری به کار فنی، و برخی هم کارهای اداری و نظارت اشتغال دارند- نویسنده)، و نتیجتاً، بوسیله ابعاد سهم شان از ثروت اجتماعی تولید شده و اینکه آنان از چه طریقی آنرا بدست می آورند." \*

این به چه معناست؟

یکم اینکه، این روابط تاریخی تکامل یافته یعنی چه؟ یعنی اینکه از آغاز بوجود آمدن طبقات در طول تاریخ ابتدا به ساکن این طور نبوده است که انسانهای اولیه یکروز از خواب بیدار شوند و گرد همایی بوجود آورند تا تصمیم بگیرند که جامعه را چگونه باید تاسیس و سازمان دهند. جامعه ای که بشریت خود را در آن درگیر می بیند و موقعیتی که خود را در آن جامعه گرفتار می یابد بوسیله نسل قبل از آنان شکل گرفته است و به آنان به ارث رسیده است. اینکه موقعیت و مقتضیات خود آن نسل قبل از آنان چه بوده است؟ چگونه برای تولید مایحتاج زندگی شان هم با طبیعت و هم با یکدیگر ارتباط برقرار میکردند؟ روابط اجتماعی و آداب و رسوم شان، قدرت سیاسی و چگونگی فرهنگ فکر کردنشان که بر مبنای فعالیت و روابط اقتصادی شکل میگرفت در طول تکامل جامعه تغییراتی که تمامی آن عوامل را دستخوش تغییر و تحول قرار داد، موقعیت ها و مبارزه طلبی های نوینی را در مقابل آنها قرا می دهد.

به یک کلام ما (بشریت) یکشبه تصمیم نمی گیریم که جامعه مان بر مبنای راهبردها و راهکارهای قدیم دایر شود. ما آنرا از نسل پیش از خود به ارث برده ایم و بر آن مینا است که امکان تغییر و تحول از طرف ما وجود دارد. بقول مارکس " آدمیان هستند که تاریخ خود را میسازند ولی نه آنگونه که دلشان میخواهد، یا در شرایطی که خود انتخاب کرده باشند؛ بلکه در شرایط داده شده ای که میراث گذشته است و خود آنان بطور مستقیم با آن درگیرند. بار سنت همه نسلها گذشته با تمامی وزن خود بر مغز زندگان سنگینی میکند. " \*۲

این است مفهوم آنچه ای که از طرف مارکس و انگلس و لنین گفته می شود که روابط اجتماعی در جامعه از جمله اولیه ترین روابط بین گروه ها و طبقات مختلف مردم تاریخا تحول پیدا کرده است.

در نتیجه، مفهوم مارکسیست- لنینیستی طبقه در پروسه تکامل معین تولید اجتماعی شامل ۳ جزء ارگانیک و مرتبط با هم چنین می باشد: (۱) بوسیله روابط شان با ابزار تولید - اینکه آیا مالکیت و کنترل ابزار را برای تولید مایحتاج زندگی و یا ثروت جامعه، همانند ابزار و اسباب، از جمله زمین و مواد خام را در اختیار داشته باشند؟ (۲) بوسیله نقش آنان در پروسه تولید (بعنوان مثال، بخشی از مردم به کاریدی اشتغال دارند، بخش دیگری به کار فنی، و برخی هم کارهای اداری و سوپروایزری - نظارت-؛ و (۳) بوسیله سهم شان از ثروت و درآمد اجتماعی بدست آمده توسط این گروه ها و اینکه از چه طریقی آنرا بدست می آورند."

در تعریف لنین از طبقه سه جزء مختلف وجود دارد.

رابطه هر گروه با ابزار تولیدی!

ابزار تولید عبارتند از کارخانجات، زمین، مواد خام، تکنولوژی بکار گرفته شده، ماشین آلات و نیروی کار انسان. اگر گروهی، شمار زیادی از ابزار تولید را در اختیار داشته باشند، در موقعیتی قرار می گیرند که کار آنچنانی را اساسا انجام نمی دهند، جز آنکه اطمینان داشته باشند که گروه کثیری را استثمار کنند تا برایشان ثروت تولید کنند. طبیعتا فردی که تعداد کثیری از ابزار تولید (ابزار تولید ثروت) را در اختیار دارد و تعدادی از مردم برایش کار می کنند، در موقعیتی قرار می گیرد که بزرگترین بخش ثروت جامعه در اختیارش قرار می گیرد. برعکس در نظر بگیریم که فردی ابزار تولید را در اختیار ندارد، مثلا سرکارگر یا کارفرمای کارخانه است، و به افراد زیر دست خود امر و نهی میکند و در عین حال که خودش هم مورد امر و نهی از مقام بالاتر قرار دارد، چنین فردی که خود صاحب کارخانه و بطور کلی ابزار تولید نیست، یک مامور و گماشته است و وظیفه اش اینستکه از افراد دیگر کار بکشد و از قبال بکارکشیدن دیگران برای صاحبان ابزار تولید ثروت تولید شود. چنین فردی کارفرمایی نسبت به کارگران زیر دستش ثروت بیشتری را به جیب می زند ولی در مقایسه با صاحبان ابزار تولید (سرمایه داران) قابل مقایسه نیست.

حال در نظر بگیریم که فردی در پایین ترین رتبه کل این پروسه تولید ثروت، تولید کالائی، قرار دارد. کسانی که کار اصلی تولید را انجام می دهند و شلاق نامرئی و مرئی را روزمره بر گرده خویش لمس می کنند. شلاق گشسته ماندن، شلاق ترس از گرسنه ماندن خانواده اش از کار نکردن و بیکار شدن.

فردی که هیچ چیزی ندارد بجز نیروی کارش برای تولید کالا و ثروت.

فردی که به کسی امر و نهی نمی کند، به کسی دستور نمی دهد و به او دائما دستور داده می شود. و دقیقا بخاطر اینکه چنین فردی هیچ جزئی از ابزار تولیدی را در اختیار ندارد و مقام ویژه ای را در جامعه در کل پروسه کار و تولید تسخیر نکرده است، کوچکترین بخش از آن ثروتی که در جامعه تقسیم می شود به او تعلق می گیرد. چنین فردی متعلق به طبقه پرولتاریا می باشد.

این مفهوم آنچه ای است که لنین در تعریف خود از طبقه در نظر دارد، موقعی که از طبقات مختلف صحبت می کند و اینکه چگونه مردم به طبقه خاصی تعلق دارند.

تعلق طبقاتی فقط به مسئله سطح حقوق ( دستمزد) ماهیانه مربوط نمی شود. مثلا در بسیاری از مواقع در محلات فقیر نشین مادر و پدری (خانواده ای) یک دکان دارند که در اکثر مواقع حقوق ناچیز و بخور و نمیری در می آورند. حقوق آنها در مقایسه با افراد دیگری که صاحب زمین اند و سرمایه کوچکی دارند( مغازه دران صاحب زمین مغازه و سرمایه کوچک- بورژوازی ملی سنتی- در مقایسه با سرمایه دران کلان صاحب ابزار تولید )، بسیار ناچیز است. چنین افرادی به مسائل ( اقتصادی، سیاسی- فرهنگی و اجتماعی جامعه) به صورت دیگری نگاه می کنند. هر چند دارای سرمایه کوچکی هستند اما، آنها نیز در مقایسه با سرمایه دران کلان و وابسته، فقیرند و خواهان تغییر اوضاع خویشند و برای همین آنها نیز در صف خلق و انقلاب قرار دارند. و ما باید کوشش کنیم آنها را در جبهه متحد خویش متشکل کنیم. اما چنین گروه خرده مالک (خرده بورژوازی) در مقایسه با گروهی که اساسا مالکیتی بر ابزار تولید ندارند ( طبقه کارگر - پرولتاریای صنعتی) دارای جایگاه خاص خویش اند و دارای دیدگاه خاص خویش به مسائل اند.

بنابراین پی بردن عمیق به اختلافات طبقاتی و وجود داشتن طبقات مختلف در جوامع مختلف، نقش هر طبقه در جامعه- در ارتباط با رابطه شان با ابزار تولید و ایجاد ثروت- و نقشی که هر یک از این طبقات در پروسه تولید ایفا می کنند و اینکه چه دیدگاهی را مردم گروه های مختلف با خود حمل می کنند بسیار مهم و حیاتی می باشد.

در طول تاریخ جامعه بشری، از برده داری گرفته تا دوران فئودالی و بلاخره دوران کنونی ( سرمایه داری) طبقات حاکم و محکوم، ستمگران و استثمارگران حاکم و طبقات ستمکش و استثمار شونده همواره در تخصص و مبارزه طبقاتی بوده اند. مبارزه ای که اکثر مواقع مفهوم مرگ و زندگی را بویژه برای آنان که ستمکش و استثمار شونده بوده ه اند، به همراه داشته است. تخصص منافع طبقاتی؛ مبارزه بین آنان را دامن زده است. این مبارزه در اکثر مواقع بسیار حاد و برا بوده است. و زمانیکه شرایط بوجود آمده به نهایت درجه مختلف و بالغ شده برسد امکان سرنگونی طبقه حاکمه و به قدرت رسیدن طبقه حاکمه جدید را موجب گشته است. برای همین مارکس و انگلس در ۵۰ سال پیش در مانیفست کمونیست نوشتند که " از زمانیکه جامعه بشری به طبقات مختلف تقسیم گشت، تاریخ چیزی مگر تاریخ مبارزه طبقاتی نبوده است."

اما در طول تاریخ گذشته بشری ماقبل سرمایه داری، سرنگونی طبقه حاکمه استثمار کننده همواره به روی کار آمدن طبقه نوین ستم کننده و استثمارگر و به نوع نوینی از استثمار منتهی شده است. و برآستی دلیل آن چیست؟

آنچه که باعث فرق اساسی دنیای نوین ( عصر سرمایه داری) کنونی است، وجود و نقش یک طبقه می باشد که می تواند تمامی مردم ستمکش جهان از این اوضاع دهشتناک رها کرده و رهبری نماید. و این اوضاع اسفناک را پایان دهد و بشریت را در رسیدن به یک مرحله نوین رهبری نماید، و جهانی تماما نوین، فارغ از ستم و استثمار؛ جهان کمونیسم را بنا سازد.

این طبقه پرولتاریا می باشد. پرولتاریا گروهی ( طبقه ای) از مردند که تنها با کار کردن ( استفاده از نیروی کار) می توانند زندگی کنند.

ماتریالیسم و دیالکتیک علمی بما می آموزد که میتوان فاکتورها و جنبه های مختلف بوجود آورنده طبقات در طول تاریخ بشری را فهمید و مورد شناسایی قرار داد. زمانیکه ما به تحلیل طبقاتی میپردازیم، جنبه های عمده و اصلی طبقات مختلف را بدینگونه مورد مطالعه قرار میدهم:

- جایگاه آنان در یک جامعه معین از تاریخ، همانند دوران برده داری، فئودالی، یا جامعه سرمایه داری؛ و ابتدا به ساکن و در درجه نخست رابطه شان با روابط تولیدی را در نظر می گیریم.
- روابط بین طبقات مختلف را در نظر میگیریم.
- راه و رسم زندگی و تجربه اجتماعی طبقات مختلف، نگرانیها، دل مشغولی ها و اهداف مختلف طبقات، رفتارها و احتیاجاتشان، طریقی که آنها به مبارزه متقابل دست میزنند و ظرفیتشان در واکنشهای کلکتیو ( در مقابل واکنش فردی) را در نظر میگیریم.

تحلیل طبقاتی در عین حال "آگاهی طبقاتی" را نیز در بر دارد. منظور از آگاهی طبقاتی درک مردم از منافع عینی طبقاتی شان و چگونگی رسیدن به آنها است. اما آگاهی طبقاتی در پرولتاریا بطور اتوماتیک و خودبخودی بدست نمی آید.

آگاهی طبقاتی محصول عملکرد آگاهانه انقلابی برای پیگیری و دستیابی به خواسته های طبقاتی طبقه پرولتاریا است. این آگاهی لزوما باید بر مبنای درک علمی و مطابق سوسیالیسم علمی از نقش و جایگاه تاریخی این طبقه برای تغییر رادیکال و انقلابی جامعه باشد. پرولتاریا باید برای انجام آن وظیفه تاریخی خویش (رهبری جامعه با

طبقات خلقی دیگر در گیر در مبارزه طبقاتی برای ایجاد جهان کمونیستی و بی طبقه خود را به علم انقلاب مسلح نماید. این علم اکتسابی و فراگرفتنی است و نه فروری در اعماق منافع تنگ اقتصادی. برای رهبری سیاسی کل جامعه و جهان و کسب قدرت باید خود را آماده نمود. این آمادگی همانند افسانه های دروغ کتاب های "مقدس" (!) انجیل و تورات و قرآن بر پرولتاریا نازل نخواهد شد!

طبقات حاکم استثمارگر تنوکراتیک با اتکا به اسلام سیاسی و رواج عقب مانده ترین تفکرات قرون وسطائی (خرافات و جهل ارتجاعی مذهبی) دائما دروغ میگویند که در ایران سیستم طبقاتی وجود ندارد. آنها شبانه روز مشغولند که شرایط زندگی واقعی، روابط و احساسات پرولتاریا و ملل تحت ستم را مخفی نگه دارند. مبارزه سخت روزمره برای بقا و زنده ماندن و امرار معاش در جامعه ای که قانون جنگل به آن حکمفرماست و سگ صاحب خود را هم نمی شناسد، طبقه کارگر و پرولتاریا را آنچنان با شرایط دشواری روبرو می نماید که فرصت سر بلند کردن و دیدن تصویر بزرگتر و جنگل را از ما سلب می نماید، ما را از اینکه یک طبقه انترناسیونال با منافع و اهداف مشترک هستیم، ارتباط و روابط مان با طبقات دیگر چپست، و چه باید کرد که نظم سرمایه داری حاکم را سرنگون نمائیم، باز داشته است. برای همین است که ما به یک حزب پیشرو و یک برنامه حزبی برای کمک به طبقه مان در دستیابی به خود آگاهی طبقاتی و ره نمائیمان برای نیل به ماموریت تاریخی مان، احتیاج داریم.

### چرا پرولتاریا یک طبقه انقلابی در جامعه است؟

ایا وظیفه و جایگاه استراتژیک تاریخی ما (پرولتاریا) این است که در پروسه تولید کار مشترک و تولید ثروت بیشمار در جای جای کره خاکی باید امکان بازتولید استثمار ما را به طبقه سرمایه دار دهیم؟

در نتیجه هزاران سال تکامل تاریخی، فعالیتهای خلاقانه و مبارزه بشریت در سراسر نقاط جهان، مقدار متنابهی از فن آوری (تکنولوژی) و دانش جدید بشری بصورت خارق العاده کشف شده است. اما امروزه مشکل آن است که، عده قلیلی از طبقه سرمایه داری که همچنان بر ما حکمرانی میکند و تقدیر بشریت را کنترل میکند، و تحت نظام سرمایه داری این اقلیت، مقدار زیادی از این فن آوری و دانش جدیدی که کشف گردیده است قابل استفاده بر مبنای منافع کلیت بشریت نمی باشد و به این سبب در عوض، اکثریتی بزرگی از ما با مشقت، درد و رنج و ستم فراوانی مواجه گشته ایم. به همین خاطر این طبقه استثمارگر سرمایه داری نمی تواند جامعه را طبق منافع اکثریت مردم اداره و هدایت نماید.

اما در مقابل آن طبقات سرمایه دار، طبقه ای وجود دارد که می تواند چنین کند. و این طبقه پرولتاریا است. پرولتاریا همه ما هستیم، همه نژادها و ملیتها در ایران و سراسر جهان، کسانی که تحت این سیستم و نظام موجود تنها تا زمانیکه می تواند کار کنند زنده می مانند، و محصول کارش فقط موجب ثروتمند شدن دیگران یعنی طبقه سرمایه دار می شود.

ما بردگان مزدبگیر مدرن جهان کنونی هستیم که در پلاتانزها (زمینهای زراعتی متعلق به سرمایه داران کشورهای سرمایه داری - امپریالیستی یا زمینهای بزرگ مالکان کشورهای عقب مانده که کارگران کشاورزی بی زمین با قراردادهای موقت و سفید روی آن کار میکنند) و کارخانجات سرمایه داران کار میکنیم. سوای اینکه ما در کارخانه تولید پوشاک چین، لس آنجلس یا کردستان و تبریز و تهران کار کنیم، یا مشغول کفش دوزی در فلان کارخانه (فاکتوری) دور افتاده ای در چین و یا به تاکسیرانی در فرانسه و آفریقای جنوبی مشغول باشیم، یا در پی بیکاری بدنبال یافتن کار برای سیر کردن شکم خانواده مان باشیم و یا بخاطر شرایط خاصی مجبور به ترک وطن و مهاجرت از یک کشور به کشور دیگر باشیم، محصول کار ما بطور کلکتیو و مشترک، شالوده اصلی و بنیاد جامعه را تشکیل می دهد و ثروت بیشماری را بوجود می آورد. اما چنین ثروتی بوسیله تعداد قلیلی از سرمایه داران که آنرا به "مالکیت خصوصی" خویش تبدیل می کنند دزدیده می شود، تا از آن برای استثمار بیشتر ما مورد سوء استفاده قرار دهند

اما زمانیکه ما بپا خیزیم و سرمایه را سرنگون نماییم، نه تنها می توانیم خود را آزاد کنیم، بلکه می توانیم تمامی جامعه و جهان را منقلب و انقلابی نماییم. ما می توانیم تمامی ابزار تولیدی در اختیار و تملک خود قرار دهیم و از دارایی و دانش بهره مند شویم، آنرا مالکیت مشترک مردم سازیم و آنها را در خدمت منافع مردم و جامعه بطور کلی قرار دهیم. ما، پرولتاریا، می توانیم تمامی موسسات، نهادها و روابط و فرهنگ و ایده ای موجود در اعماق جامعه را بر مبنای منافع عمومی خوبی دگرگون نماییم. این ماموریت تاریخی- جهانی ماست. در چنین ماموریتی، ما، پرولتاریا، نماینده اکثریت عظیم مردمیم و می توانیم آنها را برای تغییر جهان رهبری نماییم.

پرولتاریا به خاطر جایگاه استراتژیکش در جامعه یک طبقه انقلابی است و از منافع تاریخی برای رهبری و پیشتازی در نابودی نظم کهنه استثمار و ستم و ایجاد جهان نوین بی طبقه، جهان کمونیستی برخوردار می باشد. پرولتاریا یک طبقه انترناسیونال است (جهانی) است.

پرولتاریا از پتانسیل فزاینده ای برای تغییر رادیکال جهان برخوردار می باشد. اما این پتانسیل نهفته در ما بخودی خود و از درون مبارزه خودجوش و صرفاً اقتصادی مان نمی تواند ما را از دایره استثمار و ستم روابط تولیدی سرمایه داری خلاص نماید. این پتانسیل نهفته در پرولتاریا تنها با تشکیل در حزب انقلابی کمونیستی و فراگیری علم انقلاب و سوسیالیسم علمی می تواند به نیروی لایزال تغییر رادیکال جهان تبدیل شود. آگاهی طبقاتی مبتنی بر سوسیالیسم انقلابی که فقط از خارج از دایره مبارزات صرفاً تنگ اقتصادی و بوسیله روشنفکران کمونیست انقلابی می تواند به میان طبقه برده شود. و زمانیکه چنین شود این پتانسیل نهفته در پرولتاریا می تواند به قدرتی برای رهبری جامعه و کسب قدرت سیاسی تبدیل شود.

## کمونیسم: هدف انقلاب پرولتاریا می باشد

انقلاب پرولتاریائی با تمام انقلابات قبلی که در تاریخ نوع بشر اتفاق افتاده است، فرق دارد. هدفش جابجائی و بروی کار آوردن یک گروه از استثمارگران بوسیله گروه دیگری از استثمارگران نوکیسه دیگری نیست، بلکه بازسازی و سازماندهی جامعه بشری و کلیت جهان بر مبنای بنیان نوینی با اتکا به رفع استثمار و نابرابری های اجتماعی در جای جای کره خاکی می باشد.

۱\* لنین "یک شروع بزرگ: شجاعت کارگران در پشت جبهه: شنبه های کمونیستی" آثار منتخب، جلد ۲۹؛ چاپ مسکو ۱۹۶۵ صفحه - ۴۲۱.

۲\* مارکس: "هژدهم برومر لوئی بناپارت"

کاظم بهارلو

پنجم اردیبهشت ۱۳۸۹ - بیست و پنجم آوریل ۲۰۱۰